

**Criticism of Archetypal Character and symbol in Raghse Aljadile va
Alnahr
novel Author Wafaa Abdel Razek***

Zahra hashemi tezangi

*Phd student of Arabic Language and Literature, Persian Gulf University,
Bushehr.*

Mohammad javad pouraabed

*Assistant Professor in Arabic Language and Literature, Persian Gulf University,
Bushehr.*

Abstract

Criticism of Archetypal is a modern theory of literary criticism. This theory is based on the theories of Yung and his views on psychoanalytic criticism. This theory discovers the fact of archetypes and repetitive elements in literature or literary text in particular and shows how to attract them by the mind of the writer or poet. A stream of consciousness method narrates the novel. This novel is the first Arabic novel that is very artistic and symbolic. It refers to the pains of some Arabic countries that were at war with ISIS and, in particular, with the expression of real places and events. Moreover, it expresses the effect of destruction and pain on the people of Eyzadiyeh, Sinjar and Sbaykr. This study tries to investigate characters and symbols in Raghse Aljadile va Alnahr novel by using the archetypal criticism method. Studies indicate that this novel is full of archetypes, and as the novel is a psychological novel, it can be studied by archetypal theory. Wafaa devoted a large part of the novel to the characterization and properties of their spiritual. This has helped to discover the archetypes of the story. Furthermore, the author was able to show ISIS with all malice genesis in his novel by using the archetype of evil.

Key words: Wafaa Abdel Razek, Raghse Aljadile va Alnahr, ISIS, Criticism of Archetypal

-Received on:05/05/2020

Accepted on: 27/07/2020

-Email: *M.Pourabed@pgu.ac.ir*

- DOI: 10.30479/lm.2020.13119.3009

نقد کهن‌الگوهای شخصیت اول و نمادهای رمان «رقصة الجديلة والنهر»

اثر وفاء عبدالرزاق*

زهرا هاشمی تزنگی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر

محمدجواد پورعابد، استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر

چکیده

نقد کهن‌الگویی ضمن کشف حقیقت کهن‌الگوها و عناصر تکراری در متن ادبی، چگونگی جذب آن‌ها توسط ذهن نویسنده یا شاعر را نشان می‌دهد. رمان «رقصة الجديلة والنهر» که به شیوه سیلان ذهن روایت شده است، اولین رمان عراقی در موضوع داعش است که بر نقش آفرینی زنان در مبارزه با داعش تأکید دارد و هنرمندانه و به صورتی نمادین به دردهای جامعه برخی کشورهای عربی که با داعش در جنگ بودند، اشاره دارد و به طور ویژه با بیان مکان و حوادث واقعی، به بیان دردها و پریشانی‌های شخصیت‌های داستان به خصوص شخصیت اصلی ریحانه پرداخته است؛ دردهایی که سبب بروز برخی کهن‌الگوهای نهفته در بخش ناهشیار آنها شده است.

این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیلی توصیفی تلاش دارد به نقد کهن‌الگوهای بروز یافته در شخصیت اصلی رمان «رقصة الجديلة والنهر» و نمادهایی چون درخت و سنبل و کودک که رمز کهن‌الگوهایی خاص قرار گرفته‌اند، بپردازد. نتایج حاکی از آن است که ناخودآگاه ریحانه در پی نبردش با دشمن جنایتکار و پریشان‌احوالی که در این مسیر در وی به وجود می‌آید، برخی کهن‌الگوهایی را که در بخش زیرین و ناهشیار وی به عنوان جزئی از کل نهفته است، بروز می‌دهد. بارزترین آنها سرنمون‌های قهرمان، پیرفرزانه و آنیموس است که به طور موقت و نه ثابت و گاه متناقض تجلی یافته است؛ چنان‌که کهن‌الگوی قهرمان ریحانه در عین شفقت و مهربانی با هم‌زمان خود برای دشمن خود داعش به شکل سایه نمود می‌یابد. همچنین وفاء قسمت بزرگی از رمان خود را به توصیف و بیان مونولگ‌های شخصیت‌ها و ویژگی‌های روحی آن‌ها و همچنین اشیای موجود در مکان اختصاص داده است و این امر به کشف کهن‌الگوهای نمادی داستان چون درخت که نماد کهن‌الگوی مادر است و کودک گنگ که نماد کهن‌الگوی کودک مقدس است کمک بسیار می‌کند.

کلمات کلیدی: نقد کهن‌الگوها، نماد، وفاء عبدالرزاق، «رقصة الجديلة والنهر».

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۵/۰۶

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۶

- نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسؤول): M.Pourabed@pgu.ac.ir

- شناسه دیجیتال (DOI): 10.30479/lm.2020.13119.3009

از دیرباز میان دانش روان‌شناسی و ادبیات ارتباط برقرار شده و ما می‌توانیم از این علم در حوزه ادبیات بهره‌گیریم. یونگ درباره این ارتباط می‌گوید: نفس انسانی همچون رحمی است که دربرگیرنده تمامی دانش‌ها و هنرهاست؛ بنابراین امری بدیهی است که از روان‌شناسی در ادبیات بهره‌گرفته شود. (یونگ: ۱۹۹۷م: ۱۵۶) نقد روان‌شناسانه، یکی از مباحث نقد ادبی جدید است که فروید آن را بر پایهٔ روان‌شناسی نوین بنا نهاد. این نوع نقد ارتباط میان یک اثر ادبی را با مفاهیم روان‌شناسی بررسی می‌کند. «یونگ شاگرد فروید معتقد است که علاوه بر ناهشیاری شخصی، سطح عمیق‌تری از ذهن ناهشیار به نام ناهشیار جمعی وجود دارد که دارای ویژگی غیر شخصی و جهانی است و بنابراین در همهٔ ما یکسان است. وی این ناهشیاری جمعی را کهن‌الگو نامید» (پالمر، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۶). این کهن‌الگوها به خاطر دارا بودن حضور همیشگی از قدیم تا ابد در ناهشیاری جمعی خواهند ماند و هر لحظه به سبب انگیزه‌های درونی و بیرونی در گونه‌های مختلفی چون موسیقی، ادب، رمان، شعر یا حتی در سطحی واقعی و در جوامع مختلف متجلی می‌شوند. با این حال باید توجه داشت که آنچه از این الگوهای به فرد مربوط می‌شود، چه از طریق رویا، مذهب، ادبیات یا علم تنها جزئی از کل یعنی بخشی قابل اغماض و ناچیز است. الگوهای اولیه را نمی‌توان به فعالیت‌های تولیدی آنها محدود کرد، مگر اینکه مجموعه فعالیت‌های افراد را در نظر بگیریم. گره روان‌شناختی همه ناشی از الگوهای اولیه است، اما آنها همگی در وجود یک فرد نه وجود دارند و نه گمان می‌کنیم که وجود داشته باشند. (عبود، ۱۹۹۹: ۵۶)

رمان «رقصة الجدیلة والنهر» که رمانی پایدار در حیطه نقش‌آفرینی زنان در مبارزه با اهریمن داعش است، نمایانگر احساس خشم نویسنده عراقی آن وفاء عبدالرزاق از داعش است و بر روحیهٔ مبارزه‌طلبی و دفاع از وطن در شخصیت‌هایی چون ریحانه دلالت دارد. نویسندگان در پژوهش حاضر سعی دارند رمان مذکور را در محدوده کهن‌الگوهای بروزیافته در شخصیت ریحانه که شامل چند مورد موقتی و نه ثابت است، مورد نقد قرار دهند و در ادامه به نمادهای کهن‌الگویی درخت و کودک مقدس که در رمان مذکور نمود یافته پردازند و ویژگی‌های این نمادها را از این اثر ادبی استخراج کنند. اهمیت این پژوهش در مرحله اول نشان دادن تطبیق نظریه‌های روان‌شناسی بر آثار ادبی بوده و در مرحله دوم چنین پژوهشی می‌تواند لایه زیرین شخصیت اصلی رمان یعنی ریحانه را نشان دهد و تناقض در عین وحدت کهن‌الگوی قهرمان تجلی یافته در ریحانه را به مخاطب نشان دهد؛ چرا که وی که از سوی با هم‌زمان خود شیرین و عادل و اهالی روستا به طور کلی مهربان و پر محبت است، از دیگر سو هنگام مبارزه با داعش چند تن از آنان را می‌کشد و سایه و خشونت او مقابل مهربانی‌اش قرار می‌گیرد؛ بنابراین از جمله اهداف این پژوهش که با استفاده از روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته است، در کنار هدف اصلی که نشان دادن میزان تشابه باورهای مطرح شده در متون جدید عربی با نظریه‌های نوین

روان‌شناسی چون کهن‌الگوها و نقد کهن‌الگوهای بروز یافته در شخصیت ریحانه به عنوان قهرمان داستان یعنی قهرمان، پیرخردمند و آنیموس است، بررسی مفاهیم پنهان در نمادهایی چون درخت و سنبل به عنوان زیرمجموعه کهن‌الگوی مادر و کودک مقدس شگفت‌انگیز و ناشناخته داستان است تا به این وسیله هم کهن‌الگوها و هم نمادهایی که در این رمان بروز یافته را بررسی نماییم.

۱-۱- پیشینه تحقیق

روان‌شناسی یونگ، در جریان کلی ادبیات و نقد ادبی تأثیر فراوان گذاشته و بسیاری از شاهکارهای ادبی با تکیه بر این روش بررسی شده است. «از نخستین نمونه‌های نقد یونگی در جهان می‌توان به کتاب مودبادگین درباره اشعار شکسپیر، بلیک، و... اشاره کرد. بادکین از چشم‌انداز روان‌شناسی تحلیلی یونگ به شعرهای این شاعران پرداخته و به الگوهای همانند و همیشه بازگردنده‌ای رسیده که در گذر قرون در آفرینش‌های ادبی و هنری تکرار شده‌اند» (یاوری، ۱۳۸۶: ۴۷).

تاکنون درباره نقد روان‌شناختی و ارتباط ادبیات با آن آثاری نگاشته شده است که از آن جمله کتاب «النظرية الأدبية الحديثة والنقد الأسطوري» اثر حنا عبود است که به موضوع کهن‌الگوها پرداخته و دربردارنده نکاتی اساسی و مهم در این موضوع است. همچنین می‌توان به مقاله‌هایی که در این راستا منتشر شده است نیز اشاره کرد. پژوهشی چون مقاله «نقد کهن‌الگویی شخصیت در رمان الطريق إلى الشمس» که در سال ۱۳۹۵ در شماره ۲۴ نشریه لسان المبین به چاپ رسید، نمونه یک پژوهش در زمینه تخصصی پیوند ادبیات عربی با موضوع روان‌شناسی کهن‌الگوهاست که نویسندگان آن جواد اصغری و سیمین غلامی پس از تحلیل و نقد به این نتیجه دست یافته‌اند که اساس کهن‌الگویی این رمان بر روی قهرمان و پیمودن مراحل رستگاری او شکل گرفته است، اما درباره رمان «رقصة الجديلة والنهر» تنها پژوهشی با عنوان «نقد روان‌کاوی شخصیت اصلی رمان «رقصة الجديلة والنهر» با تکیه بر نظریه سطوح شخصیت فروید» از زهرا هاشمی تزنگی و همکاران صورت گرفته است که این مقاله در سال ۱۳۹۸ در شماره ۳۶ مجله لسان مبین به چاپ رسیده است و موضوع بررسی آن با پژوهش حاضر در نوع نظریه روان‌شناسی کاملاً متفاوت است. بررسی نویسندگان این پژوهش در پی دست یافتن به برخی جملات واضح و صریح نویسنده دال بر توجه ایشان به کهن‌الگوها در گفته‌های راوی دانای کل و دقت وی در تمامی جزئیات و دارا بودن مونولوگ‌های فراوان در شخصیت ریحانه که لایه‌های زیرین وی را نمایان می‌سازد، نشان می‌دهد که رمان مذکور زمینه مناسبی برای بررسی کهن‌الگوهای بروز یافته در شخصیت‌ها و نمادها است؛ بنابراین پژوهش مذکور به نقد کهن‌الگوهای قهرمان، پیرخردمند، آنیموس متجلی شده در ریحانه و نمادهای درخت و کودک مقدس می‌پردازد.

۳- بررسی کهن‌الگوهای رمان «رقصة الجديلة والنهر»

رمان مورد پژوهش دارای برخی کهن‌الگوها است که در شخصیت‌های مختلف آن بروز یافته است، اما توجه نویسندگان بر کهن‌الگوهایی است که در شخصیت ریحانه بروز یافته است و در ادامه دیگر نمادهای کهن‌الگویی تجلی یافته در رمان نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱-۳- طرح رمان

رمان «رقصة الجديلة والنهر» که در نه فصل جمع شده است، یک رمان واقع‌گرا است که با خیال نویسنده در هم آمیخته است. این رمان اولین رمان عربی است که جنایات داعش را در کوبانی و پایگاه هوایی اسپایکر در تکریت عراق بازگو می‌کند و نمایانگر درد و اندوه مردم ستم‌دیده ایزدیه می‌شود؛ مردمی که عناصر داعش و دست‌خیزان و مزدوران بیگانه، زندگی شیرین و امید به آینده را بر آنان تلخ کردند. وفاء عبدالرزاق در این رمان به مسائل انسان معاصر عربی پرداخته و مسأله‌ای عینی را به شکل داستان درآورده و توانسته است به فضل توصیف‌های خویش و اندیشه‌های والای برخی شخصیت‌های داستان، محتوای ادبی تجلی یافته در رمان را به واقع کنونی برخی کشورهای عربی نزدیک کند و در عین حال با نشان دادن سرنمون‌ها و کهن‌الگوهایی که در شخصیت ریحانه نمود یافته است و با بهره‌گیری از نمادهای کهن‌الگویی، قدمی در تحکیم پیوند مباحث روان‌شناسی جدید با ادبیات بردارد.

رمان با ریحانه که قهرمان داستان است، شروع می‌شود و به شرح و بیان حالات روحی، جسمی و اضطراب‌های داخلی شخصیت‌هایی چون حامد، شیرین، عادل و... به ویژه قهرمان که در حال نبرد با اهریمن داعش هستند ادامه و در نهایت با مرگ قهرمانانه ریحانه خاتمه می‌یابد؛ البته این مرگ تنها جسمی است و کهن‌الگوی قهرمان هرگز نمی‌میرد و منتظر می‌ماند تا بار دیگر در شخصیت مستعدی ظهور یافته و قهرمان‌آفرینی کند. وفاء عبدالرزاق در این رمان به خوبی توانسته است به بیان و تصویربرداری از ترس و تعارضی که تا نهایت عمر عجین با شخصیت‌های داستان است، بپردازد.

۳-۲- کهن‌الگوها (آرکی‌تایپ)

موضوع کهن‌الگو اگر چه در ادبیات از طریق روان‌شناسی یونگ صورت پذیرفت، اما باید دانست کهن‌الگو مفهومی است دارای پیشینه طولانی که همواره در دنیای خارجی خود را نمود می‌دهد و آثار ادبی زمینه مناسبی برای بروز آن است. یونگ شاگرد فروید، در پژوهش روان‌شناسی خود روان آدمی را به سه بخش تقسیم کرد: ضمیر خودآگاه، ضمیر ناخودآگاه شخصی و ضمیر ناخودآگاه جمعی (صنعتی، ۱۳۸۹: ۵۰). نظریه او در تحلیل ادبیات مبتنی بر دو ایده است: الگوهای اولیه و ناخودآگاه جمعی. یونگ الگوهای اولیه را به عنوان تصاویر ابتدایی بی‌شماری از عناصر اولی خودآگاه، یا میراث روان‌شناختی

تجربیات ناخودآگاه ابتدایی تعریف می‌کند که اجداد در زمان بدوی در آن حضور داشتند و به نوعی در بافت مغز باقی مانده و آن‌ها نمونه‌های باستانی هستند. (فضل الله، ۲۰۱۱: ۱۰۳) «یونگ می‌گوید که واژه سرنمون (کهن‌الگو) نخستین بار به زبان فیلولودانوس می‌آید که به تصویر خدا در انسان اشاره می‌کند. در واقع یونگ ایده سرنمون را از قدیس آگوستن وام گرفته، آنجا که از «اندیشه‌های اصلی» سخن می‌گوید. اندیشه‌هایی که به خودی خود به وجود نیامده؛ بلکه در فهم الهی مستترند. این اندیشه‌های اصلی را می‌توان به زبان ساده آرکی‌تایپ نامید» (مورنر، ۱۳۸۴: ۷). پالمر در تعریف خود از کهن‌الگوها می‌گوید: «کهن‌الگوها اشکال عهد عتیق و نسخه‌های باستانی هستند که از دورترین دوران انسانی وجود داشته‌اند و تجلی قشر زیرین و جمعی روان هستند» (پالمر، ۱۳۸۸هـ: ۱۶۸). نورتروپ فرای استاد ادبیات و نظریه‌پردازی ادبی، با بهره‌گیری از برخی از نظریه‌های یونگ، در اواسط دهه ۱۹۵۰م نقد نمادین یا کهن‌الگویی را به وجود آورد و به تعبیر روند تحلیل ادبی قرن کمک کرد (بیات، ۱۳۸۷: ۷۴). با این تعریف‌ها مشخص می‌گردد که کهن‌الگوها در ناخودآگاه افراد و در پس زمینه‌های ذهن به کمین نشسته‌اند تا به شرایط مختلف و در تجربه‌های گوناگون ظهور کنند؛ به طوری که گویی هر شخص به تنهایی خاطرات فشرده اجداد خویش را در ذهن دارد و از آن‌جا که انسان‌ها در طول تاریخ تجارب گوناگونی دارند شمار کهن‌الگوها نیز بسیار است و می‌تواند به اشکال متعددی رخ نماید.

۳-۳- کهن‌الگوهای رمان «رقصة الجديلة والنهر»

وفاء عبدالرزاق در برخی جملات به طور صریح توجه و اهتمام خود به کهن‌الگوها را نشان داده است. به عنوان نمونه وی هنگامی که از اهالی روستا سخن می‌گوید به این لایه‌های زیرین که نسل به نسل در وجود افراد ادامه یافته است، چنین اشاره می‌کند:

«عادة يلعب الأطفال خارج الدور، أمام البيوت على شكل حلقات، ويغنون أغان توارثوها من الآباء والأجداد... الجدران مزهرة بقصص الجدات ومناغات الأمهات لأطفالهن.» (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۱۹-۱۸)

ترانه‌ها و قصه‌ها با تمامی فضا و شخصیت‌های خود همواره از اجداد به فرزندان سینه به سینه منتقل می‌شود و تکرار این امور سبب بقای برخی معانی و کهن‌الگوها در ناخودآگاه تمامی بشر می‌شود. در رمان «رقصة الجديلة والنهر» از آنجا که نویسنده زبان مناجات و مونولوگ را برای بیشتر شخصیت‌های خود در نظر گرفته، یافتن برخی کهن‌الگوها چون قهرمان، آنیموس و پیرفرزانه بهتر امکان‌پذیر گشته است؛ به این صورت که شخصیت‌ها در مونولوگ‌هایی که با خویش دارند، لایه زیرین خود را بهتر نشان می‌دهند؛ چنان‌که ما در مونولوگ ریحانه متوجه بروز کهن‌الگوی پیرخرمند و آنیموس در وی هستیم. وفاء در این رمان، به خوبی سطح شخصیت‌ها را با سطح کهن‌الگوهایی که با ناخودآگاه جمعی در

ارتباط است درهم آمیخته است و در این میان کهن‌الگوی قهرمان را که مقابل اهریمن و عنصر جنایتکار و شیطانی داعش قرار می‌گیرد، برجسته نموده است.

۳-۱- کهن‌الگوی قهرمان

از جمله کهن‌الگوهایی که حیات بشری همواره به آن نیاز دارد و رایج‌ترین و شناخته شده‌ترین کهن‌الگوها به حساب می‌آید کهن‌الگوی قهرمان است. (اصغری و غلامی، ۱۳۹۵: ۳) و آنجا که «من» در حل بحران به کمک نیاز پیدا می‌کند و موجودی به وی کمک می‌کند، کهن‌الگوی قهرمان نمود می‌یابد. «من» یا «خود» اصطلاحی است که معمولاً با «نفس» اشتباه می‌شود. «نفس» شخصیت کلی ماست. تمام روح ما که مرکب از خودآگاه و ناخودآگاه است و حال آن که «من» فقط مرکز خود آگاهی است. ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم «نفس» خود را به تمامی بشناسیم؛ چون علاوه بر خودآگاهی مشتمل بر ناخودآگاهی نیز هست. پدیده‌های ناخودآگاه به «من» مربوط نمی‌شوند و از این رو برای ما ناشناخته‌اند. "من" در تماس مستقیم با واقعیت‌های خارجی است و شناخت و تجربه‌ای است که فرد از خودش دارد. (شمیسا، ۱۳۷۲: ۷۹).

«خود (خویشتن)، اصول تشکیلات و سازمان‌دهندگی یک شخصیت، کهن‌الگویی است که یونگ آن را (خویشتن) می‌نامد. خویشتن، کهن‌الگوی مرکزی ناخودآگاه جمعی ماست و کهن‌الگوی نظم، سازمان‌دهندگی، وحدت و یگانگی است» (هال، ۱۳۷۵: ۷۸). و «برخی از ناقدان ادبی این کهن‌الگو را قهرمان نامیده‌اند» (ووگلر، ۱۳۹۰، ص ۴۵). کهن‌الگوی قهرمان و وجود و بازتاب آن در جامعه و یا ادبیات، تأثیر به‌سزایی برای موفقیت یک ملت دارد؛ چرا که هر جامعه به قهرمانی نیاز دارد تا جامعهٔ دچار آشوب و چندگانگی را وحدت ببخشد و از آنجا که ممکن است هر فرد جامعه، خود قهرمان باشد؛ شناخت و بررسی این کهن‌الگو موجب بروز بیشتر این سرنمون مخفی در وجود اشخاص می‌گردد. «کهن‌الگوی قهرمان معمولاً دارای ویژگی‌هایی است که در اکثر اساطیر مشترک است؛ ویژگی‌هایی که مهمترین آنها عبارت‌اند از: نیروی فوق بشری زودرس، رشد سریع در قدرت گرفتن و والا شدن، مبارزهٔ پیروزمندانه علیه نیروهای اهریمنی، گرفتار غرور شدن و افول زود هنگام در اثر خیانت یا فداکاری قهرمانانه‌ای که به مرگ وی انجامیده.» (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۶۲) از ویژگی‌های ریحانه به عنوان یک کهن‌الگوی قهرمان شجاعت، عزت‌نفس، وطن‌پرستی، مرگ زود هنگام و تقابل با مرگ است. ریحانه یا رهانا به لهجه کردی همان دختری قهرمانی است که وطن‌پرستی و شجاعت او سبب اصلی نوشتن این رمان توسط نویسنده شد. وی توانست در شرایط پر هرج و مرج جامعه‌اش بپا خیزد و با اهریمن داعش مبارزه کند. راوی در داستان شخصیت وی را این‌گونه بیان می‌کند:

«کان أبوها ینتمی إلى أسرة عریقة، ربّاهم أحسن تریبة، وعلمهم حبّ الوطن والموت من أجله... وهي ورثت

منه صفة البطولة والتضحیة (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۸۹).»

بدون شک تربیت خانوادگی و راهنمایی پدر ریحانه و ایجاد حس وطن دوستی در قهرمانی وی و مبارزه‌گرایی او در راه عشق به وطن مؤثر بوده است. این آموزش در کنار آگاهی خود ریحانه سبب شد در شرایط هرج و مرج جامعه و آنگاه که داعش با جنایت تمام به کشتار مردم سرزمینش اقدام می‌کرد، بخش ناهشیار او حس قهرمانی و فداشدن در راه وطن را در خود ریحانه فعال کند و سرنمون قهرمان را بروز دهد؛ قهرمانی او به صورت کشتن چندین اهریمن صورت گرفت.

- «ریحانة بقیة تخفی من داعش وقتلت منهم العدد الكثير (همان: ۱۰۵).»

ریحانه به مبارزه با اهریمنی می‌پردازد که در دشمنی‌اش هیچ تردیدی نیست. او با توانمندی و مبارزه روشمند موفق به کشتن چندین نفر از آنان می‌شود و در مسیر کمال بخشی به فرایند فردیت خویش موفق می‌شود. مبحث فردانیت از مباحث برجسته در اندیشه یونگ است. وی در این باره می‌گوید: «زمانی که نقطه اوجی از زندگی فرد فرا می‌رسد، شخصیت برتر ناپیدای فرد، به واسطه نیروی الهام بر شخصیت حقیرتر متجلی می‌شود. این امر سبب می‌شود تا حیات فردی به سمت و سویی برتر و عالی‌تر جهت یابد و گونه‌ای از دگرگونی شخصیت را پدید می‌آورد. یونگ این فرایند را تحت عنوان فرایند فردیت روانی مطرح می‌کند» (۱۳۹۰: ۷۳). طی این فرایند است که من (بخش خودآگاهی) به خود (بخش ناخودآگاهی) انتقال می‌یابد و حیات فردی ریحانه از روزمرگی خارج و به سوی عالمی برتر و فدا شدن در راه وطن روانه می‌شود.

راوی نهایت حیات جسمانی ریحانه را چنین به تصویر می‌کشد:

- «بعد تمكّن داعش من السيطرة علی مناطق كثيرة من كوباني وقعت في قبضة مجرم حرّ نحرها وسالت دماءها بيد لصوص الحياة. نُشرت صورها في الإعلام والداعشي يرفع رأسها المقطوع، وضميرتها الشقراء المتدلّية إلى الأرض (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۱۰۶).»

ریحانه در این گذر از سختی‌ها، با جسارتی کم‌نظیر در مقابل اهریمن ایستادگی می‌کند و قربانی می‌گردد. کهن‌الگوی مرگ و حیات دوباره از جمله کهن‌الگوهای پر تکرار و به قولی کهن‌الگوی تمام کهن‌الگوهاست. پس از آن، مضمون قهرمان و عبور او از موانع و سختی‌های گوناگون و در نهایت، قربانی دادن او در راه منافع ملت خویش است که اهمیت بسیار دارد (مقدادی، ۱۳۷۸: ۴۰۷). در عین حال قهرمان همواره با آزمون‌های مختلفی هم‌مسیر است؛ چرا که اگر آزمونی نباشد، فرد، قهرمان نمی‌شود و آزمون ریحانه نیز ایستادگی و مقاومت بود که با جان فشانی توانست از این آزمون سربلند شود.

چنان‌که ملاحظه شد ریحانه یک وطن‌دوست حقیقی است که با تقویت هدف برتر عشق به وطن در تمرین‌های سخت با دیگر رزمندگان شرکت می‌کند و برای از بین بردن داعش، جنسیت ظریف و زنانه خود را به فراموشی می‌سپارد و در اوج جوانی موفق می‌شود که به عقل در برابر احساس زنانه

برتری دهد و با دشمنی که هر لحظه به شکلی بر جامعه سایه ترس می‌انداخت، تن به تن مبارزه کند. وی با موانع عاطفی‌ای که ممکن است مانع رسیدن به هدف والا گردد، مقابله می‌کند و تعداد زیادی از اهریمن‌ها را در شهر کوبانی به هلاکت می‌رساند و به دنبال آرمان خویش در راه وطن، اسیر یک مجرم داعشی می‌شود که سرش را از بدنش جدا می‌کند و در نهایت به کمال خویش یعنی شهادت در راه وطن دست می‌یابد. اینجاست که نظریه‌های روان‌شناسی به ادبیات پیوند می‌خورد و ادبیات آینه‌ای برای نشان دادن این نظریات می‌گردد و مخاطب در عین لذت بردن از خواندن رمان با دقت در آن با مسائل روان‌شناسی نیز آشنا می‌شود و همزمان بر اطلاعات ادبی و روان‌شناسی‌اش افزوده می‌شود.

۳-۲- کهن‌الگوی پیر فرزانه

دیگر کهن‌الگویی که از آن با نام‌های مختلفی چون پیرخردمند، روح و پیر فرزانه یاد می‌شود، شخصیت صاحب اقتداری است که فارغ از هر سن و سال در بخشی از شخصیت افراد وجود دارد. «کهن‌الگویی که در بیشتر رؤیاهای، اسطوره‌ها و داستان‌ها حضور دارد، و روی هم رفته، شخصیتی مثبت و راهنما و استاد قهرمان به شمار می‌رود. کمپیل اسطوره‌شناس آمریکایی (۱۹۸۷-۱۹۰۴)، برای این نمود، از اصطلاح پیرفرزانه استفاده می‌کند» (ووگلر، ۱۳۹۰: ۵۹). برخی از پیرفرزانه‌ها به عنوان وجدان قهرمان ایفای نقش می‌کنند. باید اشاره کرد که پیشرفت تدریجی فرد از کودکی تا جوانی و سپس بزرگسالی و پیری باعث شده است که الگوهای اولیه موضع و رفتارهای خود را تغییر دهد، یا به طور خلاصه این کهن‌الگوهای شکل مختلفی از مرحله به مرحله دیگر دارند و این به ما امکان می‌دهد در موارد نادری در مورد ویژگی این الگو یا دیگر الگو صحبت کنیم، اما اگر ما به گروهی از بشریت، کودکان، نوجوانان، بزرگسالان دقت کنیم در می‌یابیم که برداشت‌ها یکسان است حتی اگر نمادها متفاوت باشند. (عبود، ۱۹۹۹: ۵۶)؛ بنابراین پیرخردمند می‌تواند در شکل راهب، معلم، راهنما، وجدان و هر شکلی که نماد هدایت است تجلی یابد که در این رمان وجدان ریحانه است که همواره او را راهنمایی می‌کند و وی را از این‌که اسیر عواطف و احساسات شود، نهدی می‌کند و برای رسیدن به هدف والا به وی کمک و یاری معنوی می‌کند. ندای وجدان ریحانه به او چنین می‌گوید:

«علي التخلص من هذه المشاعر، أنا لم أخلق للحب، نداء الوطن أعمق في روعي من لحظة همس عابرة...!
وما الفائدة من هذا الخفقان يا قلبي؟!» (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۸۹).

اینکه وجدان ریحانه به شکل پیرفرزانه در می‌آید و بر خواسته‌های منفی سایه پیروز می‌شود، نشان‌دهنده پشتکار و مقاومت درونی و اراده اوست که با تقویت روان خویش وجدان خود را مرشد به سوی درستی‌ها نموده است و این حس درونی بیدار و آگاه همواره او را از تسلیم شدن در برابر نیروهای نفسانی و غرایز چون میل به زندگی و حیات و همچنین درگیر شدن در عشقی ناپایدار و زمینی

برحذر می‌دارد. در این باره مورنو می‌گوید: «پیر خردمند طبعی دو گانه و متضاد دارد و قادر است در هر دو جهت خیر و شر کار کند که برگزیدن هر یک، بسته به اراده آزاد انسان است.» (مورنو، ۱۳۸۰: ۷۴)
- «یا قلبی غنی لرعشه القتل ولا تغنی للحب و اترك لحظه عشقك للأشجار ستردها الفصول» (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۹۰).

مهمترین ویژگی پیرخردمند، راهنمایی و هدایت اشخاص در هنگام بروز بحران و مشکل است؛ چنانکه وجدان ریحانه در لحظات سخت کشمکش میان احساس و عقل، وی را به عقل‌گرایی دعوت می‌کند و رهنمون وی به سوی اهداف والا می‌گردد و قهرمان همواره در طول سفر خود و برای به کمال رساندن فرایند فردیت، ناچار به بهره‌گرفتن از این کهن‌الگو است.

۳-۳-۳- کهن‌الگوی ملون

از آن‌جا که طبیعت کهن‌الگوی پیچیده ملون، تغییر شکل و بی‌ثباتی است، شناختش دشوار است. با بررسی این کهن‌الگو متوجه می‌شویم که بروز ویژگی‌هایش مدام تغییر می‌کند، «یکی از کارکردهای روان‌شناختی ملون، بیان انرژی نرینه‌جان (آنیموس) و مادینه‌جان (آنیما) است» (ووگلر، ۱۳۹۰: ۸۵). «یونگ آنیما و آنیموس را از مهم‌ترین و مؤثرترین آرکی‌تایپ‌ها خوانده است» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۵۵). در واقع هیچ زن و مردی از این دو کهن‌الگو به دور نیستند و بسیاری از رفتارهای بشر از این دو عامل نشأت گرفته است.

۳-۳-۳-۱- کهن‌الگوی آنیموس

کهن‌الگوی دیگر نمود یافته در خود ریحانه، کهن‌الگوی آنیموس است. آنیموس، عبارت است از وجود عنصر مردانه در وجود زنان و یا به عبارت دیگر همزاد مردانه روح زن. «زن از طریق عنصر نرینه می‌تواند به انکشاف نهفته در شرایط عینی شخصیتی و فرهنگی خود آگاهی یابد و به زندگی روحانی‌تری دست یابد و در این صورت، عنصر نرینه باید از بیان عقاید مطلق انعطاف‌ناپذیر دست بکشد.» (یونگ و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۹۴-۲۹۳). کهن‌الگوی آنیموس یا همان روح مردانه در وجود تمامی زنان وجود دارد، اما فشارهای اجتماعی سبب می‌شود زنان بیشتر زنانگی خود را نمود دهند و مرد درون خود را واپس زنند؛ در نتیجه این جنبه مخفی زنان اغلب در ادبیات و رویاها و خیال‌پردازی‌ها رخ می‌نماید. چنانکه یونگ می‌گوید: کهن‌الگوها با روشی ساده چون رویا و خیال در اندیشه به زندگی باز می‌گردند (یونگ، ۱۹۷۶: ۱۰۶). آنیموس در وجود ریحانه تجلی یافته و او وام‌دار تجارب نژادی مردان دلاور و قدرتمند ساخته است و این عنصر نرینه در وی باعث شده که او از احساسات زنانه دست بکشد و چون یک مرد، با استحکام و قدرت وارد معرکه نبرد با سایه و اهریمن گردد:

- «أخفت بداخلها كل الأعيب الأنوثة وتمرغت في الجيش مستمتعة بتدليله لجسدها المتعب من التدريب العسكري وحمل السلاح والواجب» (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۸۰).

ریحانه به طور خودآگاه وارد ارتش شد و طی به کمال رساندن فرایند فردیت خود به طور ناخودآگاه از تمامی ویژگی و روحیات زنانه‌اش دست کشید؛ به طوری که از آموزش نظامی و گرفتن سلاح در دست بسیار لذت می‌برد و این لذت و رنج نبرد از کار سخت، بدون شک دلالت بر نزدیک شدن وی به آنیموس درونی‌اش دارد.

هنگامی که دوست ریحانه از او می‌خواهد که کمی به خواب و استراحت بپردازد می‌گوید:

- «لا وقت للنوم، لم نأت هنا لننام ونحلم، لن أحلم أو سأقوم بتأجيله وهل نحن هنا لنحب؟» (همان، ۹۳).

در اینجا شاهد بروز آنیموس ریحانه هستیم که او را از غوطه‌ور شدن در احساسات زنانه و می‌رهد و تلاش می‌کند با برخوردی تند و محکم، بعد مردانگی و استقامت وی را بیدار کند. این تک‌گویی درونی حاکی از عمق ارتباط میان شخصیت زنانه ریحانه با روح مردانگی‌اش است که در عین حال نشان از این دارد که وی توانسته به کهن‌الگوی باستانی آنیموس خود بسیار نزدیک شود و در نهایت سرنمون آنیموس در کنار سرنمون قهرمان و مبارزه طلب وی را به کشتن چندین اهریمن سوق می‌دهد:

- «ریحانه بقیت تخفی من داعش وقتلت منهم العدد الكثير» (همان، ۱۰۶).

اگر چه قتل و نزاع از ویژگی‌های آنیموس منفی می‌نماید، اما وقتی در معرکه نبرد به کشتن دشمنان و جنایتکاران بپردازد در حقیقت مطابق با آنیموس مثبت رفتار کرده‌ای که تو را به مبارزه علیه دشمن جنایتکار دعوت کرده است. «از نکات مثبت آنیموس می‌توان به اندیشه منطقی، ابراز وجود قهرمان منشانه و چیرگی بر طبیعت اشاره کرد. غیر از این معشوق و همراه درونی، دو نمود سودمند از نمودهای آنیموس هستند. آنیموس به مردی کشش دارد که خصلت‌های شبیه به او داشته باشد. (پورالخاص و عشقی، ۱۳۹۳: ۸) که رفتار قهرمان‌منشانه او در مبارزه با داعش نمود یافت و چیرگی با طبیعت در مبارزه با طبیعت و ویژگی‌های زنانه‌اش در عشق‌ورزی بروز یافت. به طور کلی سرنمون آنیموس می‌تواند نقش موثری بر زندگی عاطفی و احساسی زن بگذارد. در واقع اصل مردانه مبتنی بر اندیشه‌های منطقی است که در ریحانه بروز می‌یابد و منشأ قدرت و شجاعت او می‌شود و او به جای فرو رفتن در خیال و احساساتش به عادل هم‌رزمش، قهرمان یک نبرد خشن می‌گردد و در پی وطن‌پرستی و دفاع از آن با داعش می‌جنگد. در حقیقت این هم‌زاد مردانه در وجود او صفات و صلابت روحی به وی عطا می‌کند و سبب می‌شود، ظرافت زنانه‌اش را نادیده می‌گیرد.

۳-۴- نمادهای کهن‌الگویی

نمادها نیز می‌توانند کهن‌الگو قرار بگیرند. دکتر ابراهیم فضل‌الله در این باره می‌گوید: انسان نمادهایی را از طبیعت مانند خورشید، دریا، جنگل و ... وام گرفته است تا الگوهای اولیه را نشان دهد. نمادها

متفاوت هستند و الگوهای اولیه واحد باقی می‌ماند و این الگوها در افراد مختلف متفاوت‌اند. (فضل الله: ۲۰۱۱: ۱۰۴) وفاء عبدالرزاق در این رمان آگاهانه از نمادها بهره می‌گیرد که به کهن‌الگوهایی خاص اشاره دارند، و این نمادها را برای تعبیر از برخی مفاهیم و مقاصد به کار می‌گیرد. در این جا ما به برخی از بارزترین آن‌ها که نمود بیشتری یافته‌اند، اشاره می‌کنیم.

۳-۴-۱- درخت و سنبل

نمونه دیگر تطبیق ادبیات با نظریه‌های روان‌شناسی در به کارگیری کهن‌الگوها، بهره‌گیری از کهن‌الگوی نماد است. یکی از انواع نمادهای کهن‌الگویی، کهن‌الگوی مادر است که معمولاً به چیزها و جاهایی ارتباط پیدا می‌کند که نشان دهنده باروری و حاصلخیزی هستند. این نماد می‌تواند به صخره، غار، درخت، چشمه، چاه عمیق یا مجراهای گوناگون مانند حوض غسل تعمید یا گل‌های ظرف مانند مثل گل سرخ یا نیلوفر آبی ارتباط پیدا کند. اشیای توخالی مانند اجاق و ظروف آشپزی و البته رحم و هر چیزی شبیه به آن، به کهن‌الگوی مادر ارتباط دارند. (یونگ، ۱۳۹۵: ۱۰۰) درخت و گیاه - زیر مجموعه کهن‌الگوی مادر- یکی از رایج‌ترین نمادهای کهن‌الگویی است که از آن به عنوان رمز تجدید و آفرینش یاد می‌شود و کمتر نویسنده و هنرمندی وجود دارد که از این تصویر بهره نگرفته باشد. نویسنده رمان "رقصة الجديلة والنهر" از تصویر کهن‌الگوی نمادین درخت برای تعبیر از حیات و آفرینش مجدد و آگاهی و دگرگونی‌های حیات، بقا و برکت بهره گرفته است. درخت، زمان را تعریف و تثبیت می‌کند و بدین قرار، ذات و جوهر زمان در درخت متمرکز می‌شود. «درخت، نماد حیات در تطور و تکامل دائم است و بدین اعتبار مستمرا در شرف تجدید و نوشدگی است. رشد نباتات نیز، نشانه تجدید حیات ادواری و پاینده عالم و یادآور اسطوره «بازگشت جاودانه به اصلی واحد» است» (دوبوکود، ۱۳۷۳: ۲۱).

- «فأجابتهن المرأة البدينة ذات الشال الأسود... بأنّها جمعت سنابل كثيرة ووضعتها في مزرية، تسعى لسقيها كلّ يوم وتغيّر ماءها، لكن السنابل لم تدبل رغم مرور كثر من شهر... كلّ فجر تضيف لها سنبله جديدة. أخبرتهم عن زوجها العاطل عن العمل، ويسبب السنابل حصل على عمل براتب يكفي متطلبات العائلة» (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۱۵).

در باور زن دارای شال سیاه، سنبل‌هایی که با گذشت زمان پژمرده نمی‌شوند و روز به روز بیشتر می‌شوند، نماد جادوانگی و تجدید حیات است. او از این باور پیش‌تر رفته است و درخت را نماد برکت و ایجاد فرصت‌های جدید در زندگی که به نوعی به حیات افراد خانواده کمک می‌کند و ادامه زندگی انسان را میسر می‌کند، می‌داند. درخت همواره در میان انسان‌ها رمز باروری داشته است و حتی در برخی باورها، درخت و گیاه علاوه بر ارتباط با جهان آفرین، با آفرینش انسان نیز در ارتباط است؛ به‌طوری که گاه درخت و گیاه ادامه دهنده حیات انسانی قلمداد می‌شود و این گونه باورها «موجب شده است که اموات را به شیوه‌های مختلف دفن کنند؛ مثلاً رسم تدفین مرده در جوف درختی میان تهی»

(دوبوکور، ۱۳۷۶: ۲۰). در اینجا چنین باوری وجود دارد که درخت آنقدر سبب سعادت و میمنت می‌شود که می‌تواند حتی سبب خیر رساندن و پیدا کردن شغل مناسب شود و چرخه زندگی را از نو به چرخش در آورد. دوبوکور معتقد است «استمرار رشد نباتات نشان تجدید حیات ادواری و پاینده عالم و یادآور اسطوره بازگشت جاودانه است» (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۲۱).

گاه درخت نماد رسالتی خدایی و الهی می‌شود:

- «قال هافان: أشم رائحة لغز بهذه السنابل، ربما هي رسالة ربّانية لنا كي نتحرك ولنطعم الأرض جهدنا وحبنا لها، بدل القتل والذبح والتناحر من أجل لا شيء، من أجل ماذا؟» (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۷۰).

هافان از شخصیت‌های رمان است که با دیدن دسته سنبل‌های روئیده در زمین، کهن‌الگوی درخت در وی بارور می‌شود و سنبل را یک پیام الهی می‌داند برای تلاش دوباره و کاشتن دانه در زمین برای رویش دوباره حیات و در نتیجه بقای حیات انسانی. او از بروز و ثبوت کهن‌الگوی سایه در شخصیت اهریمنان رنجور است و معتقد است باید به جای کشتار به عشق و حیات اندیشید و در این مسیر حرکت کرد.

از زیباترین اشکال نمود حیات و تجدید نهفته در درخت، عبارت زیر است که راوی پس از قتل ریحانه بیان می‌کند:

- «في المنطقة التي حَزَّ نحرها فيها نبتت شجرة بجذع أحمر اللون، توالدت أخبارها كما توالد العراء في القلوب المتصحرة... وصارت للشجرة أغصان متفرّعة كثيرة، حتى أصبحت خلال فترة زمنية قصيرة شجرة كبيرة تبدو عمرها مئات السنين» (همان، ۱۰۶).

پس از مرگ ریحانه در محل شهادتش درختی روئید که هر روز بر شاخه‌هایش افزوده می‌شد و چنان بزرگ شد که گویی عمر آن صدها سال است. این عمر دراز می‌تواند به نوعی اشاره به وجود همیشگی آن تا ابدیت داشته باشد و بیانگر این باشد که قهرمانان هرگز نمی‌میرند؛ بلکه خوششان در دل زمین جریان می‌یابد و در شکلی از اشکال طبیعت چون درخت جاودانه می‌ماند. راوی معتقد است روح ریحانه در دل درخت جای گرفته است و روحش تماشاگر وقایع است. چنان که وی سنبل‌هایی را که ریحانه بعد از شهادتش و تبدیل شدنش به فرشته بر در خانه‌ها قرار می‌دهد، نماد زندگی می‌داند که تلاش می‌کند هم میهنانش را از یأس و ناامیدی خارج کند.

۳-۴-۲- کودک قدسی

وفاء عبدالرزاق از نماد جدیدی در رمان خود سخن می‌گوید که می‌تواند نقطه عطفی در میان نمادهای این رمان باشد و آن نماد کودک قدسی است. طبیعتاً کودک یک نماد وحدت بخش است که بخش‌های جداشده و گسسته شخصیت را فراهم می‌کند. بن مایه کودک، پیش خودآگاهی را باز می‌نماید که جنبه کودکی ذهن جمعی است. تصور اسطوره شناختی یک کودک، موکداً کپی کودک تجربی نیست، بلکه

نمادی است که از این نظر به روشنی قابل شناخت است: کودک شگفت انگیز، کودک مقدس و نه کودک انسان. نکته همین جاست کودک از رحم ناخودآگاه متولد می‌شود از عمق طبیعت انسانی نطفه می‌بندد یا بهتر، از خود طبیعت زنده. (کرک، ۱۹۷۰م: ۲۷۶) کودک مقدس در داستان مذکور، همان کودک گنگ شگفت انگیز است که کسی او را نمی‌شناسد و اهالی روستا نمی‌دانند او از کجا آمده است. وجود این چنین کودکی در جامعه تکه تکه عراقی امری غریب نیست چرا که؛ «ساختار اجتماعی عراق، نمایانگر موزاییک رنگارنگ و متنوعی از اقوام، مذاهب و فرهنگ‌هایی است که به اقتضاء موقعیت و جایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، هیچ‌کدام نمی‌توانند بدون اعمال سطحی از خشونت، سلطه بلامنازع بر دیگر گروه‌ها و اقوام داشته باشد و این امر عراق را به کشوری چندپاره تبدیل نموده است» (پورسعید، ۱۳۸۹: ۱۸۳). وفاء این طفل را نماد کودکان قطعه قطعه شده به سبب اختلاف‌ها و گرایش‌های مختلفی که به وحدت نرسیده است، قرار داده است:

-«الطفل الأخرس لايشبه أحدا في القرية، قادم من مكان مجهول... حاول الأهل مرارا تعويضه بثوب جميل جديد، وإجباره على نزع الممزق... لكنه يرفض كلياً، ربما يرى الثوب حارسه الوحيد من الضياع» (عبدالرزاق، ۲۰۱۶: ۱۹).

طفل اخرس (گنگ) در این رمان، نماد کودک ناشناخته‌ای است که هیچ شباهت به دیگران ندارد؛ چرا که هر ویژگی و هر رفتار را از جماعتی گرفته است و تنها چیزی که ممکن است به وسیله آن هویتش را ثابت کند لباس پاره پاره‌اش است که هر لحظه ممکن است در هیاهوی این جنگ‌ها آن را هم از دست بدهد. او نماد کودک مقدسی است که هنوز از خود صدایی ندارد و هر حزبی دوست دارد لباسی را که خود می‌پسند بر تن او کند و او را انسانی شبیه خود کند، ولی حزب دیگر آن را می‌درد و پاره می‌کند و خواهان سر کار آمدن خود است. وفاء در ادامه درباره او می‌گوید:

- «هو لايملك إلا أن يكون وحيدا، ولا يتقبل أي عطاء.. لا يعرفون بالضبط من أين أتى، ولماذا إلى قريتهم بالذات...» (همان، ۲۰۱۶: ۲۵).

وفاء به نیکی شخص مجهول را یک کودک قرار داده است؛ چرا که کودک در عین تمام تنش‌ها، نماد تغییر و از سرگیری حیات جدید است و در مقابل انسان بزرگ، همواره ظرفیت تحول را دارد و اشاره به این کودک ناشناخته در رمان «رقصة الجديلة والنهر» با تلاش نویسنده برای بهبود و امکان تغییر حیات ارتباط تنگاتنگی دارد.

نتیجه‌گیری

بررسی کلی رمان «رقصة الجديلة والنهر» نشان می‌دهد که این رمان بر اساس جریان سیال ذهن شکل گرفته و بر نقش آفرینی زنان در مبارزه با داعش تاکید دارد و در عین حال بر پایه چند کهن‌الگوی ویژه یعنی قهرمان، سایه، نقاب، ملون، آنیما، و آنیموس شکل گرفته است که این کهن‌الگوها به فهم و

شناخت جریان‌های مذهبی، اخلاقی و سیاسی دوره تاریخی خاصی از عراق کمک بسیار می‌کند و می‌تواند به طور جمعی هویت جامعه عراق را تثبیت کند؛ به عنوان نمونه، یافتن برخی کهن‌الگوها در رمان «رقصة الجديلة والنهر» به ویژه آرکی‌تایپ قهرمان سبب می‌گردد، این رمان شناسنامه یک دوره تاریخی سخت عراق گردد و در قالبی ادبی جرم و جنایات داعش و ظلم و ستم آن‌ها بر مردم عراق و به خصوص ایزدی‌ها را به ثبت رساند و یاد قهرمانانی چون ریحانه که در راه وطن به شهادت رسیدند و در مسیر و فرایند فردیت به عنصر خویشتن خود تکامل بخشیدند را زنده نگه می‌دارد. بررسی کهن‌الگوهای دیگر بروز یافته در شخصیت ریحانه - در کنار کهن‌الگوی غالب یعنی قهرمان- نشان می‌دهد که کهن‌الگوی آنیموس در مسیر مبارزه با داعش، در وجود وی متجلی شده و او با قدرت و خشونت مردانه به کشتار و قتل اهریمن پرداخته است و آنگاه که غرایز زنانه در وی بیدار می‌شود و او را به دنیای خیال و رویا سوق می‌دهد، وجدان وی به شکل کهن‌الگوی پیرخردمند ظاهر شده و راهنمای او به راه درست می‌گردد.

در این رمان هم‌چنین نویسنده با بهره‌گرفتن از برخی نمادهای کهن‌الگویی مفاهیم والای نهفته در هر یک را بازتاب می‌دهد؛ به این صورت که درخت را که زیرمجموعه کهن‌الگوی مادر است، نماد تجدید، آفرینش، امید، ادامه حیات انسان، برکت و گاه یک پیام الهی برای جنبش و حرکت در مسیر عشق می‌داند و کودک گنگ را با ظرافت تمام نماد کودک مقدس و شگفت انگیز قرار می‌دهد که چون هر بخش از صفات و رفتار خود را از گروه و مذهبی گرفته است، ناشناخته و مجهول است و در عین حال گنگ است و توانایی ایجاد ارتباط کلامی با هیچ انسانی را ندارد. با این حال وفاء عبدالرزاق با قرار دادن این شخصیت ناشناخته در وجود یک کودک، امید به تغییر و تحول را در مخاطب بیدار می‌کند.

پی‌نوشت

وفاء عبدالرزاق متولد بصره (۱۹۵۲م) شاعر و رمان‌نویس معاصر عراقی که اکنون ساکن لندن است از ادیبان وطن‌دوستی است که در هیچ‌یک از فعالیت‌های ادبی خود از سرزمینش و دردها و آرزوهای هم‌میهانش دور نشده و اگر جسمش در عراق نیست، روح او به طور کامل متعلق به آن است. وی بنیان‌گذار انجمن خلاقیت صلح لندن و معاون بیت فرهنگی عربی در هند و سفیر حسن نیت خاورمیانه از سال ۲۰۱۶ و عضو چندین انجمن بین‌المللی است. او در سال ۲۰۱۴ دکترای افتخاری و تقدیرنامه از انجمن توسعه و تحصیلات تکمیلی فارابی را کسب نمود و دارای جوایز و مدال‌های مختلف از سوی جشنواره‌های متعدد نیز است. برخی از ناقدان، آثار ادبی وی را در روزنامه‌ها و مجلات و شبکه‌های اینترنتی مورد تحلیل و نقد قرار داده‌اند که آخرین این تحلیل‌ها، کتاب «المتخیل التعبیری» از نادر عبدالخالق و کتاب «فانتزیا النص» اثر ولید جاسم الزبیدی و «رقص علی أوتار الألفاظ» از علوان سلمان می‌باشد. (هاشمی تزنگی و دیگران، ۱۳۹۸: ۸۸)

منابع

منابع فارسی و عربی

- اصغری، جواد؛ غلامی، سیمین. (۱۳۹۵ش). «نقد کهن‌الگویی شخصیت در رمان الطريق إلى الشمس». *مجله لسان مبین*. سال هفتم. شماره بیست و چهارم. صص ۱۶-۱.
- بیات، حسین. (۱۳۸۷ش). *داستان‌نویسی جریان سیال ذهن*؛ تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چ ۵.
- پالمر، مایکل، فروید. (۱۳۸۸ش). *یونگ و دین*؛ ترجمه محمد دهنگانپور و غلامرضا محمودی، تهران، رشد.
- پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. (۱۳۹۲ش)، *مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن*؛ چاپ ۸، سازمان سمت.
- = پورالخاص، شکرالله و جعفر. (۱۳۹۳). «نمودهای سودمند کهن‌الگوی آیموس در ادب پارسی». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. س ۱۰. شماره ۳۵.
- = پورسعید، فرزاد (۱۳۸۹ش). *برآورد استراتژیک عراق آینده*؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳، شماره اول.
- دیوبوکود، مونیک. (۱۳۷۳ش). *رمزهای زنده جان*؛ ترجمه جلال ستاری، تهران، سعدی، چ ۱.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲ش). *داستان یک روح*؛ تهران، نشر تابش، چ ۱.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۹ش). *تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات*؛ تهران، مرکز، چ ۵.
- فدایی، فرید. (۱۳۸۱ش). *کارل گوستاو یونگ بنیان‌گذار روان‌شناسی تحلیلی*؛ نشر دانژه، چ ۴.
- مورنر، آنتونیو. (۱۳۸۴ش). *یونگ خدایان و انسان مدرن*؛ ترجمه‌ی داریوش مهرجویی، تهران، جامی، چ ۳.
- فضل‌الله، ابراهیم. (۲۰۱۱م). *علم النفس الأدبی*. الطبعة الأولى. لبنان. بیروت: دار الفارابی.
- عبدالرزاق، وفاء. (۲۰۱۶م). *رقصه الجدیله والنهر*؛ استرالیا، سیدنی.
- عبود، حنا. (۱۹۹۹م). *النظرية الأدبية الحديثة والنقد الأسطوري*. منشورات اتحاد الكتاب العرب.
- ووگلر، کریستونو. (۱۳۹۰ش). *ساختار اسطوره‌های در فیلمنامه و داستان*؛ ترجمه عباس اکبری، نیلوفر، چ ۲.
- هاشمی، زهرا و دیگران. (۱۳۹۸ش). «نقد روانکاوی شخصیت اصلی رمان رقصه الجدیله والنهر با تکیه بر نظریه سطوح شخصیت فروید». *فصلنامه لسان مبین*. شماره ۳۶. صص ۸۵-۹۹.

-هال، کالوین اس. (۱۳۷۵ش). *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*؛ ترجمه محمد حسین مقبل، تربیت معلم، چ ۲.

-یاوری، حورا. (۱۳۸۶ش). *روانکاوی و ادبیات*؛ تهران، نشر سخن.

-یونگ، کارل گوستاو. (۱۹۹۶). *البنية النفسية عند الإنسان*. ترجمه نهاد خیاطه. سوریه: دارالحوار للنشر والتوزيع.

-یونگ، کارل گوستاو. (۱۹۹۷م). *علم النفس التحليلی*. الطبعة الثانية. ترجمه نهاد خیاطه. سوریه: دارالحوار للنشر والتوزيع.

-یونگ، کارل گوستاو و دیگران، (۱۳۷۷ش)، *انسان و سمبول‌هایش*؛ ترجمه محمود سلطانی، تهران، جامی، چ ۶.

-_____ . (۱۳۸۷). *سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه*؛ ترجمه سپیده حبیب. چ ۳.

تهران: کارون.

-_____ . (۱۳۹۰). *چهار صورت مثالی*؛ ترجمه پروین فرامرزی. چ ۳. مشهد: آستان

قدس رضوی.

-_____ . (۱۳۹۰). *ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو*؛ ترجمه فرناز گنجی و محمدباقر

اسماعیل پور، تهران: جامی.

بمنابع لاتین

Kirk, Geoffrey (1990). *Myth its meaning & functions in ancient & other cultures*. Cambridge.

بمنابع الکترونیکی

-ایزدی‌ها چه کسانی هستند، ۱۳۹۳/۱۸، شبکه العالم،

<http://fa.alalam.ir/news/162152>

نقد النماذج البدائية المتجلية في الشخصية الرئيسة والرمز في رواية "رقصة الجديلة والنهر"

لوفاء عبدالرزاق

زهرا هاشمي تزنگي، طالبة دكتوراه في اللغة العربية وآدابها بجامعة خليج فارس، بوشهر
محمدجواد پورعابد، أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة خليج فارس، بوشهر

الملخص

إنّ استعراض النماذج البدائية هو أحد من النظريات في النقد الأدبي التي أسست على أساس نظرية يونغ وآرائه في نقد التحليل النفسي الأدبي، مما فيها إضافة إلى كشف حقيقة النموذج الأصلي والعناصر المكررة في الأدب بشكل عام أو في نص أدبي بشكل خاص، قد تعرض كيفية استقطاب هذه النموذج بواسطة ذهن الكاتب أو الشاعر. رواية "رقصة الجديلة والنهر" التي رويت على أساس منهج تيار الوعي، هي أول رواية عراقية حول موضوع داعش التي تؤكد على دور المرأة في محاربة داعش و تشير إلى آلام مجتمع بعض الدول العربي خلال حربهم مع الداعش إشارة فنيّة ورمزيّة ويعبر بشكل خاص عمّا مضت من الدمار والآلام على الشعب الإيزدي في إسپايكر وكوباني خاصة على الشخصية الرئيسة في الرواية مشيرة إلى الأمكنة والحوادث الواقعية. الآلام التي تسبب بروز النماذج البدائية المخفية في جزءها اللاواعي.

يحاول هذا البحث مستخدماً المنهج الوصفي التحليلي نقد النماذج البدائية للشخصية الرئيسة، وفحص رموزا كالشجرة والطفل في رواية "رقصة الجديلة والنهر". تشير النتائج إلى أن اللاوعي لريحانة الشخصية الرئيسة بعد معركتها مع العدو الإجرامي واضطرابها الذي نشأ فيها في هذا الاتجاه، يكشف عن بعض النماذج البدائية التي تكمن في القسم السفلي واللاواعي لنفسها كجزء من الكل. وأكثرها وضوحا هي البطولية، الشيخ الحكيم، الأنيموس التي هي مؤقتة وليست ثابتة حيق أن ريحانه لطيفة و مشفقة مع رفاقها لكنه تطغى على عدوها الداعش . بينما تهتم الوفاء في جزء كبير من روايتها وصف الشخصيات وخصائصهم الروحية، بالإضافة إلى الأشياء الموجودة في المكان، فإن هذا يساعد على اكتشاف رموز النماذج الأولية كالشجرة وهي في مجموعة الأم والطفل الأخرس وهو رمز للطفل المقدس في الرواية.

كلمات المفتاحية: نقد النماذج البدائية، الرمز، وفاء عبدالرزاق، "رقصة الجديلة والنهر".